

# مناظره با دکتر پایا درباره «چیستی علم و نسبت آن با دین»

حمیدرضا آیت الهی

## ۱. مقدمه

درباره چیستی علم و نسبت آن با دین و معناداری علم دینی بحث های گوناگونی شده است که در این زمینه دودیدگاه از دکتر پایا و همچنین نگارنده وجود دارد که تعارضهایی باهم دارد و هریک قائل هستیم که نگاه طرف مقابل از برخی کاستی ها رنجی می برد. دکتر پایا ماحصل دیدگاههای خود را در مقاله «از علم کاشف تا تناقض ممکن» در مجله سوره بیان کرده بودند و نگارنده نیز در مقاله «رویکردی اسلامی به فلسفه علوم انسانی» در کتاب سنجه هایی در دین پژوهی معاصر بطور خلاصه نظر خود را گفته ام. بر اساس این دو مقاله مبنایی گفتگو شکل گرفت و هریک از ما به تبیین دیدگاه خود و نقد دیدگاه مقابل پرداخته ایم که در این مقاله این مناظره را می توانید ملاحظه کنید. امید است برای اندیشمندان جامعه ما راهگشایی لازم را داشته باشد.

## ۲. تقریری از دیدگاه دکتر پایا در رابطه با نسبت علم و دین

بر اساس تبیینی که جناب دکتر پایا از دیدگاه خود در خصوص علم، فناوری و دین در گفتگوی مشترکمان در مدرسه آزادفکری مهاجر داشتند ایشان در دیدگاه انتقادی خود به رئالیستی بودن علم توجه دارند غایت علم را کشف واقعیت می دانند و چون علم حقیقتی واقع نگرانه است، پس ملاک آن باید واقعیت باشد، واقعیتی که در جهان خارج موجود است.

من از مقاله ایشان با عنوان «از علم کاشف تا تناقض ممکن» استفاده می کنم. ایشان در این مقاله تأکید دارند که باید دیدگاه های پوزیتیویستی و هرمنیوتیستی که در مورد علم و فناوری وجود دارند، نقادی شوند. همچنین ایشان برخلاف نظر پوزیتیویستها معتقدند که اولاً همه علوم به ریاضی و فیزیک قابل تحویل نیستند و ثانیاً علم و فناوری از سنخ واحدی به شمار نمی آیند و برخلاف نظر هرمنیوتیستها معتقد هستند که اولاً علوم انسانی و

اجتماعی تافته ای جدابافته از علوم فیزیکی و زیستی نیستند و ثانیاً فناوری برخلاف علم فاقد ذات و جوهر در اصطلاح فلسفی است. سپس ایشان در نتیجه گیری مقاله می گویند که علم و فناوری علی رغم ارتباط بسیار نزدیکی که با یکدیگر دارند، از جهات مهمی از هم متمایز می باشند. همین تمایزات اساسی منجر به آن می شود که محصول تکاپوهای علمی واجد خصلت کلیت و عمومیت باشد، حال آن که فرآورده های فناورانه (به علت آنکه ذاتاً مربوط و ناظر به عمل هستند و شان ابزاری دارند) رنگ ظرف و زمینه های محلی را به خود می گیرد. به همین منوال در حالی که در علوم کوشش می شود تا از تأثیرات نظام های ارزشی و ایدئولوژیک تا حد امکان احتراز شود، در حوزه فناوری آموزه های حاصل از ارزش ها از اهمیت بسیاری برخوردار هستند.

همچنین ایشان در همین مقاله قولی را مطرح می کنند که تکنولوژی دینی را در معنایی خاص می توانیم داشته باشیم. البته با این توضیح که بسیاری از اعمال دینی از سنخ تکنولوژی نرم هستند. اما در نهایت با این نگاه، علم به معنی توصیف واقعیت است و بایستی برخاسته از واقعیت باشد و بدین ترتیب گویی علم اسلامی، مسیحی و سکولار نخواهیم داشت، چرا که معیار اصلی علم، واقعیت است. در نتیجه نمی توان از علمی صحبت کرد که وصف اسلامی را بنحو حقیقی داشته باشد. منظور ایشان این است که علم اسلامی نمی تواند تحقق پیدا کند و اساساً امکان تحقق ندارد، نه اینکه ایشان با علم اسلامی مخالفت داشته باشند.

### ۳. ارزیابی هایی درباره دیدگاه دکتر پایا

اینجانب در برخی رویکردها با ایشان همراه و هم نظر هستم. از جمله دیدگاه ایشان درباره رئالیستی بودن علم و در نتیجه مخالفت با نسبی گرایی که برآمده از قیاس ناپذیری پارادایم ها در اندیشه توماس کوهن است با ایشان هم نظر هستم و معتقدم این گونه از نسبی گرایی موجب تعطیلی عقول می شود و مسیر هرگونه اندیشه ورزی را مسدود می کند.

#### ۳/۱. ارزیابی ای در باب تعریف ایشان از علم

یکی از ایرادهایی که در دیدگاه ایشان وجود دارد این است که ایشان یک تعریفی از علم ارائه می دهند که بسیاری از افراد می توانند آن را قبول نکنند. بر اساس دیدگاه خود ایشان در باب علم که ایشان معتقدند علم باید

رنالیستی باشد و متکی بر واقعیت گردد، بنابراین تعریف ایشان از علم نیز باید بر واقعیات دنیای علم متکی باشد. یعنی به نحو رئالیستی بررسی کنیم که علم در مقام تحقق بیرونی اش چه خصوصیت ها و چه فرایندهایی داشته و دارد. به عبارت دیگر زمانی هست که ما در مقام ارائه یک نظریه پیشینی هستیم و این نظریه پیشینی را بر واقعیات تحمیل می کنیم، اما یک بار به صورت پسینی سراغ واقعیت رفته و نظریه خود را بر اساس مشاهده و بررسی واقعیت سامان می دهیم. به گمان بنده و حتی بر اساس دیدگاه دکتر پایا باید تعریف علم را به صورت دوم سپرد و تعریف علم را بر اساس واقعیات تاریخی و اجتماعی علم بدست آورد.

بنابراین به دلیل نوع تعریف ایشان از علم، دیدگاه دکتر پایا آغشته به دستور العمل ایدئولوژیک است و گویا یک نفر باید موضعش هم موضع ایشان باشد تا آن نظریه را بپذیرد و نمی تواند آن موضع را قبول نداشته باشد. من جمله ایشان در گفتگویی که در درس-گفتگوی «ساختار علم و دین» مدرسه آزادفکری مهاجر انجام شد فرمودند که در ایران و میان نظریه پردازان علم دینی غالباً در خصوص چیستی علم بد فهمی شده است. در این هنگام سوال بنده این است که دکتر پایا چگونه و با کدام معیار بیرونی می خواهند تشخیص دهند که کدام تعریف از علم درست و کدامیک بدفهمی است. در دیدگاه دکتر پایا علم یک هدف را دنبال می کند و آن شناخت واقعیت است. من می خواهم از ایشان بپرسم که به چه مجوزی ایشان می گویند که علم باید یک هدف را دنبال کند، و در مسیر آن هدف صرفاً و صرفاً به شناخت حقیقی تر از واقعیت برسد. ایشان نظریه پردازی های بسیار با ارزشی انجام داده اند و بنده هم بسیار از آنها استفاده کرده ام لکن چیزی که در تمام کارهای ایشان دیده می شود این است که همواره ایشان تأکید می کنند که عقل گرایان نقاد معتقد هستند که «علم باید اینگونه باشد»؛ سوال این است که شاید اشتباه می کنند. ما به جای آنکه علم را از نزد خودمان توضیح دهیم باید ببینیم در دست عالمان، علم چیست؟ یعنی اینکه ببینیم آن کسانی که در جامعه، عالم شناخته می شوند به چه چیزی نام علم می نهند. تنها چیزی که ما مجوز داریم به آن علم بگوییم آن است که در بستر اجتماعی دانشگاه های دنیا و آکادمی های دنیا آن کسانی که (به درستی یا به اشتباه) دانشمند حساب شده اند، چه چیزی را علم می دانند و چه چیزی را غیر علم. ما مجوز نداریم خودمان پیشاپیش از موضع خودمان، علم را تعریف کنیم و بگوییم بقیه نیز باید از این معیار من تبعیت کنند. به همین جهت در فلسفه علم یکی از مسائلی که با آن مواجه هستیم دیمارکیشین است که کجا فرق بگذاریم بین علم و غیرعلم. این دیمارکیشین چگونه می تواند تحقق پیدا کند و چگونه تحقق پیدا کرده است، متأسفانه ما نمی توانیم موضع شخصی خودمان

را ملاک علمی بودن یا علمی نبودن بدانیم. یعنی من باید به دیگران امکان گفتگو دهم و کسان دیگر بتوانند نظریات خودشان را بیان کنند.

من موضع این است که در مورد علم نیم توان فقط تعریف پیشینی کرد و بلکه باید به پسینی اهمیت داد. تعریفی که من دارم اصطلاحاً به آن می گویند پدیدار شناسانه. یعنی شما وقتی می خواهید بفهمید اصفهانی یعنی چه؟ می روید آنهایی را که به آنها اصفهانی می گویند می بینید و بعد می بینید که چه خصوصیات مشترک دارند و براساس آن می گویند اصفهانی یعنی این. معتاد به چه کسی می گویند؟ یک زمان است که می گوئیم معتاد به شخصی می گویند که اینطوری هستند و یک وقت می گوئیم معتادها را نگاه کنید و ویژگی های آنان را گردآوری کنید. این می شود روش پدیدار شناسانه. یعنی شما باید ببینید آنچه که علم نامیده می شود در جامعه علمی چه خصوصیتی دارد. اما یک نکته مهم آن است که آن خصوصیات ثابت و منظم نیست و به خاطر همین دیمارکیشن دقیقی ندارد یعنی شما نمی توانید بین علم و تکنولوژی فاصله بگذارید و خیلی جاها نمی توانید بگویند کجا علم است و کجا علم نیست.

## ۳/۲. لزوم توجه به تلقی تعریف تاریخی-اجتماعی از علم

شاید از لحاظ اخلاقی بتوان گفت ارائه ی طرز تفکر خودمان به عنوان طرز تفکری که باید بقیه فکرها از آن پیروی کنند امر مناسبی نباشد. یعنی تواضع اقتضا می کند به جای اینکه ما خط و مرز را مشخص کنیم و بخواهیم که دیگران از نظر ما تبعیت کنند، ما بیاویم تابع جامعه علمی باشیم. حال آیا این نظر به نسبی گرایی می انجامد؟ خیر! جامعه علمی در درون خودش هر حرفی را قبول نمی کند. یعنی جامعه علمی هم ملاک هایی برای خودش دارد.

برای مثال فرض می کنیم نظریه علمی نظریه ای است که در مجله **ISI** چاپ بشود. (اینجا به ارزش گذاری ها نمی پردازیم و صرفاً مثالی را بررسی می کنیم) حال چه مقاله ای در **ISI** چاپ می شود؟ مقاله ای که بتواند نظر دو یا سه داور را جلب کند. اما داورها چگونه ارزیابی علمی می کنند؟ داور بررسی می کند که آیا این مقاله ارزش علمی دارد یا خیر؟ به این معنی که آیا این مقاله توانسته است دیدگاه علمی جدیدی ارائه کند یا خیر؟ اگر دیدگاه جدید علمی ارائه کرد، این مقاله پذیرفته می شود. بنابراین اگر بگوئیم مقالات **ISI** مقالاتی هستند که مورد قبول دانشمندان پیشین قرار گرفته اند، پس با یکسری مقالات علمی مواجه هستیم که مقبولیت جامعه

علمی را پیدا کرده اند. اما آیا این مقبولیت بی جهت است؟ خیر! مقبولیت برخاسته از بسیاری از واقعیت هاست. در فرایند ارزیابی دو یا سه تا داور می گذارند. اگر نظر دو داور معارض یکدیگر بود، برای ارزیابی نهایی به داور سوم می فرستند. قبل از اینها سردبیر هم خودش یک ارزیابی اجمالی می کند تا روشن شود مقاله در محدوده واقعیت ها هست یا نیست؟ اگر بود، آن مقاله را در اختیار داورها قرار می دهد. اما در این فرایند علی رغم اینکه مقاله ناظر به واقعیت است، می بینیم که با نظرات متفاوتی مواجه می شویم. نظرات متفاوتی که به آنها حق هم می دهیم. یعنی نمی توان یک داور را توییح کرد! اگر از خود داور بپرسیم چرا فلان مقاله را نپذیرفتی، می گوید من بر اساس تجربه چندین ساله ام تشخیص می دهم که این موضوع با واقعیت های علمی سازگار نیست. در عین حال ممکن است داور دیگر خلاف این نظر، معتقد باشد و بگوید مقاله مذکور با واقعیت های علمی همخوانی دارد. در یک چنین شرایطی یکی از مسائلی که در مقام داوری دخالت می کند، "پیشینه ذهنی" افراد است. یعنی پیشینه ذهنی می تواند برای یک نفر شرایطی ایجاد کند که او احساس کند که فلان شخص در مورد واقعیت سخن نمی گوید و پیشینه ذهنی در فرد دیگر به گونه ای است که احساس کند که همان شخص در مورد واقعیت علمی سخن می گوید. در یک چنین جاهایی باید به پیشینه ذهنی افراد اهمیت دهیم.

در یک جامعه خاص علمی می توان گفت که همه افراد آن جامعه یک پیشینه کلی مشترک دارند. این پیشینه می تواند برای آنها یک نوع خاصی از نگرش ها را ایجاد کند. و به همین جهت بسیاری از نگرش های دیگر از منظرهای دیگر ممکن است برای آنها مغفول واقع شود. اگر ما بتوانیم نشان بدهیم که مجموع افراد یک جامعه علمی دارای نگرش های خاصی هستند که بر مبنای آن، بعضی مسائل را علمی می دانند و بعضی دیگر را علمی نمی دانند، در این صورت آیا نمی توان گفت احتمال این مطلب وجود دارد که این جامعه علمی تحت تاثیر این عوامل در عرصه علم، قضاوت می کند؟ این احتمال، گویای این است علم منحصر به پیشینه فکری، فرهنگی و زمینه های تاریخی خاص که آن جامعه علمی مذکور در آن فعالیت می کند، نیست. بلکه می توان از منظرهای دیگر هم از علم بهره برد.

نظر آقای دکتر پایا در خصوص تفاوت ماهوی علم و تکنولوژی و نسبت کاملاً متفاوت آنها با دین، با تعبیری که ایشان دارند در بعضی حیطه‌ها غیر قابل ابطال می‌شود. هر وقت موضوعی علمی را نشان دهیم که می‌تواند شرایط فرهنگی اجتماعی در آن دخالت داشته باشد آقای دکتر پایا آن موضوع را به تکنولوژی منتقل می‌کنند (پایا، ۱۳۹۱) و بیان می‌کنند که این علم نیست. من با همان رویکرد هرمنیوتیستی می‌گویم که این تکنولوژی نیست و علم است. بین تکنولوژی و علم تعامل وجود دارد و نمیتوان خط واضحی میان ایندو کشید و هم پوشانی‌های متعددی می‌توانند داشته باشند. این ابهام در تفکیک این دو نشان می‌دهد که اگر بنا بر نظر دکتر پایا تکنولوژی اسلامی ممکن است بنابراین علم اسلامی نیز ممکن خواهد بود. آنچه این تعامل و عدم تفکیک را میان علم و تکنولوژی نشان میدهد تاریخ این دوست که نیازمند بحث مبسوط دیگری است.

#### ۴. جمع بندی

##### ۴/۱. نیاز به تحقق علم غیر اروپا محور

هنگامی که درباره شی خاصی بعنوان یک واقعیت می‌خواهیم صحبت کنیم. یک موقع سخن در مورد اصل صحبت کردن در مورد این واقعیت خاص است که همگان در آن اشتراک دارند. یک موقع سخن در این است که افراد مختلف از مواضع مختلف به این شی توجه دارند، مثلاً یکی از مواضع رنگ به آن توجه می‌کند، دیگری از مواضع حجم یا وزن، یا ارزش یا فرهنگ یا ... در عین اینکه همگی به یک واقعیت ناظر هستند. این منظرهای مختلف می‌تواند ناشی از عوامل ژنتیکی، فرهنگی، تاریخی، سیاسی و ... باشد.

به عنوان مثال دکتر عبدالسلام مطرح می‌کند که: «تلاش من این بود که چهار نیرو را به یک نیرو بازگردانم چرا که معتقدم همه آنها از جانب خدا هستند». همین طور که در سخنان عبدالسلام دیده می‌شود او استدلال و بینش اسلامی خودش را در برنامه پیشرفت علمی وارد می‌کند. حتی بعضی معتقد هستند که قانون نیوتن به عنوان نوعی اعمال اراده الهی در عالم بیان گردیده است و حتی برخی بحث تکامل (که در غرب کسانی که کاملاً دین را زیر سوال می‌برند از آن استفاده می‌کنند) را نوعی برهان نظم می‌دانند (آیت‌اللهی، ۱۳۹۲، صص ۱۲۳-۱۱۷) و به این شکل است که تاثیر ارزش‌ها و بینش‌ها در نظریات علمی به روشنی در طول تاریخ علم قابل مشاهده است.

همچنین در علم مهندسی هم هنگامی که می‌خواهیم چیزی طراحی کنیم، ارتباط آن را با بینش‌ها و پیش‌فرض‌ها و ارزش‌ها را می‌بینیم. به عنوان مثال در رشته مکانیک هنگامی که چیزی طراحی می‌شود تا به درد مردم بخورد می‌توان این سوال را پرسید که به درد مردم خوردن یعنی چه؟ در پاسخ گفته می‌شود یعنی رفاه مردم را بالا ببرد. یکی می‌گوید رفاه نه، شعور مردم را بالا ببرد یعنی حرف به درد خوری است. در جامعه کمونیستی می‌گویند چیزی که عدالت را بیشتر محقق کند. در جامعه لیبرال می‌گویند چیزی که بتواند آزادی بیشتری تامین کند و غیره. بنابراین من می‌توانم با رویکردهای مختلف پاسخ پرسش اساسی در علم را که باید مفید باشد بدهم. حال با این توضیح می‌توان در پاسخ به این پرسش رشد معنویت را به عنوان پاسخ در نظر گرفت و بر آن اساس علم یا تکنولوژی را طراحی کرد.

این موضوع در علوم انسانی نسبت به علوم طبیعی به مراتب بیشتر موثر است، یعنی منظرهای بسیار متفاوتی در بررسی یک موضوع می‌توانیم داشته باشیم. اکنون علم مدرنی که به ما رسیده است، محصول فعالیت‌های دانشمندانی است که در اروپا بوده‌اند. آیا محتمل نیست که اروپا محوری در اینها تاثیر گذاشته باشد؟ می‌توانیم بگوییم که دانشمندان اروپایی جنبه‌های خاصی در تحقیقاتشان را مورد توجه قرار داده‌اند و جنبه‌هایی را در علم مورد توجه قرار نداده‌اند. طبیعی است که خود اروپایی‌ها که داخل در پارادایم اروپا محوری هستند معمولاً بگویند که طور دیگری نمی‌توان در خصوص مسائل علمی فکر کرد! اما ما می‌خواهیم از قید این پارادایم آزاد شویم و بگوییم خارج این پارادایم می‌خواهیم فکر کنیم. چرا که احتمال می‌دهیم مشکلاتی از نگرش اروپا محوری در علم پدید آمده که در دسر ساز شده است. مثلاً شاید اینکه در جنگ جهانی دوم ۴۵ میلیون انسان کشته شده‌اند، بخاطر پیشینه فکری-فرهنگی اروپا محوری بوده است. یا اینکه اصلاً شاید بخواهیم یک موضوع را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم و با یک پیشینه فکری و ذهنی دیگری مساله را مورد تحقیق قرار دهیم. لاقلاً می‌توان گفت امکان وجود زاویه و نظرگاه دیگر در بررسی علمی مسائل موجود است. اگر این گونه بگوییم می‌توانیم حصارهای تفکر اروپا محور در علم را بشکنیم و به گونه دیگری فکر کنیم. واقعیت این است که می‌بینیم دانشمندان بسیاری در دنیا سعی کرده‌اند همین واقعیت خارجی را از زوایای دیگری بررسی کنند و به گونه‌های متفاوت نسبت به اروپا بیندیشند. چرا همانطور که در پارادایم اروپا محوری عملاً با نگرش‌های بکلی متفاوت مواجه هستیم چرا نباید در خود علم نیز از منظری غیر اروپا محور نتوان نظریه پردازی کرد. اگر جامعه شناسی فرانسوی با جامعه شناسی آمریکایی و جامعه شناسی انگلیسی

تفاوت‌های اساسی دارد (بگونه‌ای که حتی در فهم یکدیگر دچار مشکلات اساسی هستند) چرا نباید بتوان جاکه شناسی ایرانی داشت؟ چرا نباید جامعه شناسی اسلامی داشت؟

## ۴/۲. دوازده ویژگی برای علمی با نگرش دینی (علم دینی)

اما داشتن علم دینی به این سادگی‌ها هم نیست بلکه بنظر می‌رسد برای آن که یک نظریه علمی بخواهد مصداقی از علم اسلامی باشد باید اینگونه ویژگی‌ها را داشته باشد (البته این ویژگی‌ها توصیه‌ای است نه قطعی):

- ۱- نظریه علم دینی باید بتواند از عهده تعارض‌های ظاهری بین علم و دین بر بیاید.
- ۲- به مجاز و تأویل افراطی در دین مبتلا نشود. گویی بعضی افراد محور اصلی را علم قرار می‌دهند و پس از آن گزاره‌های دینی را با مجاز افراطی، تأویل به علم می‌برند. مثلاً ملائک را بعضی به امواج الکترومغناطیسی تأویل برده‌اند.
- ۳- دینی بودن بتواند برای آن مزیتی ایجاد کند. نه اینکه وصف دینی بودن بی‌تأثیر باشد.
- ۴- بتواند مدل‌های مختلفی را در ادیان مختلف بنا به ویژگی‌های آن دین ارائه نماید. یعنی مثلاً اگر من گفتم فلان علم اسلامی است، باید بتوان گفت که فرق آن با مدل مسیحی یا یهودی علم چیست؟
- ۵- در جامعه علمی متدینان بتواند مقبولیت داشته باشد.
- ۶- بتواند رواج پیدا کرده و مرتب بسط طرفدار داشته باشد، یعنی مقبولیت اجتماعی پیدا کند.
- ۷- ناهمخوانی با مجموعه منسجم باورهای یک دین نداشته باشد.
- ۸- علم دینی بتواند مورد نقض و ابرام واقع شود، به نحوی که به دینی بودن آن لطمه نخورد.
- ۹- علم دینی می‌تواند در مدل‌های متفاوتی بروز پیدا کند. اما هر مدل باید دو خصوصیت داشته باشد: یکی کفایت تجربی و دیگری انسجام درونی.



- ۱۰- در یک فرایند زمان بر بتواند در جامعه معیار قرار بگیرد. علم دینی باید همچون یک امر فرهنگی در جامعه با شرایط فرهنگی خود متحقق شود.
- ۱۱- تغییر نظریه های علمی به آن لطمه وارد نکند بنحوی که دینی بودن آن ابطال گردد.
- ۱۲- بتواند نشان دهد که امکان پویایی دارد و قابلیت تکامل با شرایط مکانی و زمانی مختلف را دارد.

## ۵. منابع

- پایا، علی؛ «از علم کاشف تا تناقض ممکن»، ماهنامه سوره، شماره ۸۷-۸۶، مهر و آبان ۱۳۹۴ صص ۹۰-۸۱.
- پایا، علی؛ «تکنولوژی دینی: چیستی و امکان تحقق» فصلنامه علمی-پژوهشی روش شناسی علوم انسانی، سال ۱۸ شماره ۷۳، زمستان ۱۳۹۱، صص ۷-۵۲.
- آیت اللهی، حمیدرضا (۱۳۹۲) «رویکردی اسلامی به فلسفه علوم انسانی»، در سنجه هایی در دین پژوهی معاصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، صص ۲۸۶-۲۷۶.